

ویژگی های انقلاب های مخملی

آقای احمدی نژاد،

حضرت اسفندیار رحیم مشائی که اسفندیارشان نشان از فردوسی و ایرانیگری دارد، رحیم اش نشان مهربانی اسلامی است، مشاء اش هم نشانه فلسفه عمیق است، حرف هائی بزند مثل همین توصیف «مکتب ایران» که در حقیقت بیان حرف هر ایرانی است که دلش می خواهد جمهوری اسلامی تون به تون بشود و به خاک سیاه بیافتد. با این مشاور و کلهر ما دیگر هیچ نیازی به کربوی و موسوی نداریم. اگر کلهر از سبزه ها دفاع کند و مشائی از ایرانیگری دیگر ما نیازی به کربوی و موسوی نداریم. اگر موسوی به جای اینکه چیزش را بگوید همان چیز را توی دهان کلهر بگذارد مشکل ما حل است.

محمود جان عزیز!

از کلهر و مشائی دفاع کن و توی دهن این رئیس قوه مقننه و رئیس قوه قضائیه بزن و بدان که آقای خامنه ای هیچ مشکلی با تو ندارد.

تو اگر بتوانی با همین حرف هائی که درباره حجاب و مطبوعات می زنی، و کلهر و مشائی با این حرف هائی که درباره آزادی بیان و ایرانیست می زنی، درگیری را جدی بگیری، مجلس را ایکی ثانیه می شود منحل کرد. بعد می ماند رئیس قوه قضائیه که او را هم باید بر کنار کنیم. آخرش هم می ماند علی آقا که کار او از همه ساده تر است. علی آقا در این یک سال کسی را برای دفاع از خودش باقی نگذاشته، خیالت راحت باشد، او را هم می توانیم بگذاریم با جنتی و موسوی در موزه ایران باستان تا مردم نگاه شان کنند.

محمود جان! اینها که نوشتم نه طنز است نه شوخی. اینها را جدی بگیر. اصلاح مهم نیست می فهمی چکار می کنی یا نه، رضاشاه وقتی کودتا کرد تا سه روز متوجه نبود که کودتا کرده، مهم نیست، برو که خودم دارم، همین راه را محکم ادامه بده که هم خودت زودتر به نتیجه می رسی و جمهوری اسلامی را نابود می کنی و هم من زودتر می ایتم آنجا و با هم می رویم ددر کلی خوش می گذرانیم.

رفیق نادیده ات

برهیم

وقتی نیروز را در دست دارید دنیا در دستهای شما است با اشتراک نیروز بیش از همه از وقایع دنیای خود آگاه شوید

«انقلاب های مخملی» به چه انقلاب هائی می گویند؟ فرق آنها با انقلاب های کلاسیکی که نمونه بارزشان انقلاب کبیر فرانسه است، چیست؟ تیموتی گارتن اش، استاد تاریخ در دانشگاه آکسفورد، در مقاله ای به این پرسش ها پرداخته است.

مورخ انگلیسی، تیموتی گارتن اش (Timothy Ash)، مجموعه ای از کتاب ها درباره «انقلاب های مخملی» را بررسی کرده و کوشیده است روشن سازد که این نوع انقلاب ها چه مشخصه هائی دارند.

کم اطلاعی از روانشناسی توده

تیموتی گارتن اش معتقد است که هنوز باید منتظر ماند تا کتابی نوشته شود که بتواند تصویری جامع از رخداد های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ عرضه کند. بر اطلاعات ما از آنچه در بلوک شرق گذشت و باعث فروپاشی آن شد، مدام افزوده می شود. بخشی از این اطلاعات مبتنی بر اسناد و صورت جلسه هائی هستند که درونی بوده اند و اکنون می توان به آن ها دسترسی یافت. گارتن اش مثال می زند که در ۹ نوامبر ۱۹۸۹، یعنی آن روزی که دیوار برلین گشوده شد، حوادث آلمان مشغله ذهنی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نبوده است. موضوع بحث آن روز بولیت بورو گزارشی درباره جدایی خواهی در جمهوری های بالتیک و تاثیر این گرایش بر او کرایین و روسیه بوده است. در گزارش نیولاری ریشکوف، نخست وزیر وقت در این باره، این جمله چشمگیر است: «بوی فروپاشی به مشام می رسد.» اما اطلاعاتی که مدام بر میزان آنها افزوده می شود، در مورد چیزهایی است که در میان رهبران شرق و غرب گذشته است. اطلاعات ما در این مورد همچنان اندک است. مسئله این است که: «چه چیزی تک تک زنان و مردانی را که جرأت کردند پا در خیابان بگذارند، به کاری واداشت که بویژه در آغاز بی خطر نبود؟ چه چیزی توده را به حرکت واداشت؟»

حل معمای حل شده

سرانجام حرکات را می دانیم. به این جهت حوادث سه ساله ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ همچون معما جلوه نمی کنند. معما چو حل گشت آسان شود. اما درست همین آسان نمایی از نظر مورخ انگلیسی، تیموتی گارتن اش گول زنده است. آسان ممکن است عواملی را ردیف کند که به آن چیزی منجر شدند که می دانیم رخ نموده است. این هنوز به معنای توضیح علمی رخداد نیست. باید بتوان عواملی را نیز دید که مؤثر بوده اند اما تا کنون دیده نشده اند و همچنین عواملی را که در جهتی عمل کرده اند که خلاف جهت نهایی حوادث بوده است.

استاد تاریخ اروپا در دانشگاه آکسفورد توجه ما را به این نکته نیز جلب می کند که پیروزی، پدران بسیاری دارد و هر کس کوشش می کند فتحی را که شده، به نام خودش ثبت کند. مثلاً لهستانی ها و کاتولیک ها نقش پاپ ژان پل دوم را برجسته می کنند و همه چیز را به او برمی گردانند. آلمانی ها و مجاری ها به نقش اصلاح طلبان در دولت بودایست اشاره می کنند، به این که آنان اجازه دادند آلمانی هائی که از شرق گریخته بودند، از طریق مجارستان به غرب پناه برند. سوسیال دموکرات های آلمانی نقش سیاست تنش زدایی آغاز شده با ویلی برانت را برجسته می کنند و همچنین روس های راضی از تغییرات، گورباچف را پیشاهنگ دگرگونی هائی دانند.

سازمان یابی مردم

در قلب مسئله، نقش مردم قرار دارد. آنان چگونه سازمان یافتند و به حرکت درآمدند؟

در لهستان، حرکت ها سازمان یافته تر بود، سندیکای «همبستگی» و هم بسته بان کلیسای کاتولیک مردم را سازمان دادند، در جاهای دیگر مردم بی سازمان بودند. در این رابطه تیموتی گارتن اش از قول استفن کوتکین، نویسنده کتاب «جامعه غیرمدنی» (Uncivil Society) می نویسد که آنچه به انقلاب مخملی شهرت دارد در پایین «بسیجی اجتماعی بلون سازمان اجتماعی» بوده است.

گارتن اش این نظر را تعدیل می کند و می گوید که به هر حال مردم گرد سازمان ها و شخصیت هائی که استعداد تبدیل شدن به سازه های اعتراضی را داشتند، جمع شدند و حرکت خود را پیش بردند. آنان را نمی توان مطلقاً بی سازمان دانست.

فراتر از چارچوب ملی

مشخصه دگرگونی های «زنگی» در بلوک شرق آن بوده که یک بعد قوی بین المللی داشته اند. چنان که مثلاً فروپاشی دیوار برلین را تنها نمی توان با حرکت های اعتراضی مردم در «جمهوری دموکراتیک آلمان» توضیح داد. در انقلابی مثل انقلاب کبیر فرانسه چنین نبوده است. گارتن اش در این مورد می نویسد: «انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه دارای جنبه ها و تاثیرهای بیرونی بود و از راه جنگ های انقلابی به یک حادثه بین المللی تبدیل شد، ولی خود انقلاب بر بنیاد تحولات سیاسی درونی در یک کشور بزرگ واحد شکل گرفت. در مقابل، انقلاب های اروپایی [در بلوک شرق از سال ۱۹۸۹] از آغاز حادثه ای بین المللی بودند، بین المللی نه فقط به اعتبار روابط متقابل دیپلماتیک بلکه به دلیل تاثیرهایی که کشورها و جامعه ها بر فراسوی مرزهایشان می گذاشتند.»

در این تاثیرگیری از بیرون، رسانه ها نقش عمده ای داشته اند. رسانه ها اساساً یک پای ماجرا هستند. گارتن اش می نویسد: «گزارش دهی درست یا نادرست در باره رخدادها، بویژه از طریق

تظاهرات در

پراگ در جریان

انقلاب مخملی

چکوسلوواکی

اصطلاح

«انقلاب مخملی»

نخست در

توصیف تحولات

چکوسلوواکی به

کار برده شد



© ullstein bild - CTK

تلویزیون، خود بخشی از زنجیره عوامل زاینده حوادث است.» مثالی مشهور در این مورد خبر تلویزیون آلمان غربی در مورد گشایش دیوار است. وقتی که در اخبار ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه شبکه یک اعلام شد که دیوار گشوده شده است، خبر هنوز صحت نداشت، اما خود این موضوع عاملی شد برای آن که مردم هجوم بیاورند و دیوار نقش بازدارنده خود را از دست بدهد.

تعمیم مفهوم

عنوان «انقلاب مخملی» نخست در سال ۱۹۸۹ برای توصیف وقایع چکوسلوواکی به کار برده شد. بعداً این اصطلاح را تعمیم دادند و در مورد حوادث کشورهای دیگر نیز به کار بستند. گاه عین این اصطلاح را استفاده کردند، گاه مثلاً در مورد حوادث گرجستان در سال ۲۰۰۳ به جای آن «انقلاب گل سرخ» را به کار بردند و سرانجام معمول شد که از مقوله ای به نام «انقلاب های رنگی» سخن رود.

در ایران هم که «جنبش سبز» در گرفت، آن را به عنوان یک حرکت اعتراضی «رنگی» قلمداد کردند خود رژیم ایران در این مورد پیشگام بود. گارتن اش در این رابطه به دادگاه های جمعی نمایشی ای اشاره می کند که در سال گذشته در تهران برگزار شد و در کيفرخواست متهمان آمده بود که آن ها می خواسته اند یک «انقلاب مخملی» را در ایران پیش برند. نمونه های حرکت های اعتراضی ای که جلوه ای «مخملی» داشته اند گارتن اش را بران داشته است که بنویسد انقلاب های مخملی فقط مربوط به گذشته نیستند، نمودی اکنونی دارند و در آینده نیز موضوع ذهن ما خواهند بود.

اعمال زور

سرنمون این انقلاب ها را چگونه می توان مشخص کرد؟ انقلاب های کلاسیک سرنمونی چون انقلاب کبیر فرانسه داشتند. این انقلاب ها با خشونت همراه بودند، آرمانی بودند، خصلت طبقاتی بارزی داشتند و به رادیکالیسمی در حد ترور انقلابی می گرویدند. «در مقابل تیپ ایده آل سنخ ۱۹۸۹ بی خشونت است، ضد آرمان های خیالی است، و به جای مبتنی بودن بر طبقه معینی بر یک همبستگی وسیع اجتماعی اتکا دارد.» نیروی پیشبرنده، «قدرت مردم» است، قدرتی که به کار می افتد تا قدرتمندان حاکم را به پای میز مذاکره برای انتقال قدرت بکشاند. «حاصل اعمال قدرت، نه ترور، بلکه سازش است.»

گارتن اش در هنگام بحث در مورد شاخص های اصلی انقلاب های رنگی، این تعریف عمومی را از انقلاب پیش می گذارد که آن را تروتسکی، از سران انقلاب اکتبر روسیه، تقریر کرده است: «انقلاب هجوم زورآور توده ها به صحنه فرمانروایی بر سرنوشته شان است.» به نظر گارتن اش در انقلاب های مخملی نیز همین هجوم رخ می دهد؛ حمله اما با خشونت همراه نیست. اعمال زور حتماً نباید اعمال خشونت باشد.

زوری که وارد می شود «تیروی رقم درشت» است. لئونید کوچما، رئیس جمهور اوکرایین، زمانی که تازه اعتراض ها در کشور آغاز شده بود، گفته بود: «اگر با جمعیتی ۲۰۰ هزار نفری مواجه شوم، استعفا خواهم داد.» در سال ۲۰۰۴، نیم میلیون نفر با پرچم های نارنجی دست به تظاهرات زدند و جانشین کوچما مجبور به کناره گیری شد. قدرت اعداد هم نسبی است. در جایی چون ایران، ارقام درشت ترند خود گارتن اش ایران را مثال می زند اما بحث جمعیت را پی نمی گیرد. گارتن اش با اشاره به یک تظاهرات جنبش سبز می پرسد، چه تعداد مردم از «میدان انقلاب» تا «میدان آزادی» جمع شده بودند: «دو میلیون؟ سه میلیون؟ هیچ کس نتوانست دقیق بگوید، هیچ کس نخواهد توانست شمار دقیق را معلوم کند.»

ایده و ترکیب

فرانسوا فور، مورخ متخصص انقلاب کبیر فرانسه، معتقد است

گارتن اش در بررسی تحول های جدیدی که با انقلاب های کلاسیک فرق می کنند، نمونه ای چون شیلی را هم در نظر می گیرد. بازگشت گرابی در چنین نمونه ای احیای نظم دموکراتیکی است که پیش از پینوشه در کشور وجود داشته است.

گارتن اش به عنوان یک نمونه از انقلاب های نوع جدید جنبش استقلال طلبانه هند به رهبری مهاتما گاندی را هم مثال می زند. این جنبش به دلیل شیوه های مبارزاتی آن مکتب ساز بوده است. مکتب مبارزه بلون خشونت همواره به گاندی به عنوان یکی از آموزگاران اصلی خود می نگرد.

در مقاومت مدنی ای که از خشونت پرهیز می کند تضمین کننده پیروزی، قدرت مردم است. انقلاب های «مخملی»، انقلاب های «مردمی» هستند. در مواردی استقلال طلبی و ناسیونالیسم، برانگیزنده فکر و فرهنگ سیاسی و مبارزاتی مردم می شود. ایده ای که پیش برنده است، طیف بزرگی از طبقات و گروه های اجتماعی را با هم مؤتلف می کند.

مبارزه ای که بر مقاومت مدنی مبتنی است، شتابناک پیش نمی رود. «یک مشخصه انقلاب های مخملی این است که اغلب بسی طول می کشد تا آنها به هدف خود برسند. تلاش های فراوانی می شود که در جریان آنها رهبران مخالفان و به همبندان برخی از قدرتمندان، از خطاها و شکست های خود می آموزند.» هر دو طرف اپوزیسیون و رژیم، در جریان روبرویی با یکدیگر، اشتباه هم می کنند. تفاوت در این است که اپوزیسیون اشتباه های «بهتر» می کند.

انقلاب مخملی «انقلاب از راه مذاکره» است. «مذاکره» راه را برای کنار رفتن صلح آمیز رژیم کهنه هموار می کند. در انقلاب های مخملی، پیروزی نهایی با شلیک جوخه های اعدام اعلام نمی شود. سران رژیم کهنه گاهی برخی امتیازهای خود را حفظ می کنند. از آنان رفاهشان گرفته نمی شود. برخی از آنان با تحولات تازه همراهی می کنند. همدستی آنان انتقال قدرت را تسهیل می کند.

شانس پیروزی

انقلاب های مخملی نوع تازه ای از انقلاب هاست. به نظر گارتن اش و عده ای از صاحب نظران دیگر، با نظر به این انقلاب ها باید در برداشت از انقلاب بازاندیشی کرد. گارتن اش برای یک فرضیه سازی جدید تحولاتی چون انقلاب در هند و گذار از دیکتاتوری به دموکراسی در پرتغال، اسپانیا، شیلی و فیلیپین را هم در نظر می گیرد.

در همه این نمونه ها، اپوزیسیون فرصت هائی برای گسترش خود به دست می آورد و از این فرصت ها به خوبی بهره برداری می کند. فرصت های رشد در دیکتاتوری های خشن نظامی یا در رژیم های تمامیت خواه و فاشیستی وجود ندارد. از همین رو گارتن اش در جمع بندی که از تجربه انقلاب های مخملی عرضه می کند، بیشترین شانس پیروزی برای حرکت های «مخملی» را در رژیم های نیمه استبدادی می بیند.

مقاله تیموتی گارتن اش با عنوان «Velvet Revolution: The Prospects» در شماره ۵ نوامبر ۲۰۰۹ نشریه «The New York Review of Books» چاپ شده است.

برگردان آلمانی این مقاله در شماره یکم سال ۲۰۱۰ مجله «Europäische Rundschau» منتشر شده است. عنوان مقاله به آلمانی چنین است: «Die Samtene Revolution und ihre Folgen von 1989 bis heute»